

نسیم وهابی

یادداشت



فهرست

۹	فصل اول: شیراز
۵۷	فصل دوم: تهران
۱۱۱	فصل سوم: بادالونا
۱۳۷	فصل چهارم: پاریس
۱۸۹	فصل پنجم: پراگ

خطوط اصلی زندگی را اغلب اتفاق‌های ساده‌ای رقم می‌زنند که به‌خودی‌خود شاید چندان اهمیتی نداشته باشند: ملاقاتی در صف سینما، غافلگیر کردن کسی جلو منقلی کوچک، حمل یک جعبه پر از فیلم ویدئو و نوار موسیقی، تصمیمی ناگهانی به سفر، آشنایی با غریبه‌ای که زبانش را هم درست بلد نیستیم، از سر ناچاری آشپزی کردن، تلفنی در شب، شاخ به شاخ شدن با وانتی با بار الوار و اتفاق‌های کوچک بی‌معنایی از این قبیل.

سرنوشت کاوه را یک قهوه‌جوش عوض کرد؛ تصمیم فوری به خرید قهوه‌جوش در عصری بهاری در سال هزار و سیصد و شصت و چهار در شیراز.

عطر بهار همه جا را پر کرده بود. باران صبحگاهی صورت نرم برگ‌ها را برق انداخته بود؛ هوا بوی بهارنارنج می‌داد.

آذر از شرکت مرخصی گرفته قرار بود ظهر آن روز مادرش از تهران برسد. مادر آذر را همه ماتو صدا می‌کردند. گویا وقتی آذر بچه بوده مادرش سعی کرده به او یاد بدهد که او را مامان طوبا صدا کند. عبارت طولانی مامان طوبا، در زبان بچه، کوتاه و تبدیل شده بود به ماطو یا ماتو. بعد از آن اسم طوبا خانم تغییر کرد به ماتو. حتی دیگر باباجان هم همسرش را ماتو یا گاهی ماتو خانم صدا می‌کرد.

آذر و ماتو صبر کردند تا بچه‌ها از مدرسه برگردند و با هم ناهار بخورند. سپیده و کاوه به شوق ماتو به دو از مدرسه به خانه برگشتند. اول کاوه رسید، و تا ماتو قربان صدقه‌ی نوه‌ی بزرگش برود، سپیده هم رسید. همه دور میز آشپزخانه نشسته بودند. ناهار و بعد از ناهار به صحبت درباره‌ی اخباری گذشت که ماتو از تهران آورده بود: تغییر و تحول در زندگی دوستان و آشنایان، جزئیات ماجرای آخرین عروسی و آخرین فوت، گرانی اجناس در تهران، بگومگویی همسایه‌ها سر کوپن شکر، مشغله‌ی تنها